

فرموده است امام حکم را از موردش که صدق باشد «الی غیر الصادق» به غیر آن تعدیه فرموده. خب فإنّ مورد الآیه این است و اسراء امام «و ظاهره» امام اسراء کرده و ظاهر این اسراء این است که «أنه من باب الاستدلال بالآیه بالغاء الخصوصية» خب دیگه و تنمة الکلام ان شاء الله برای جلسه بعد. و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه ۳۶

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

میلاد مبارک و مسعود صدیقه طاهره سلام الله علیها را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و همه شیعیان و موالیان خاندان عصمت و طهارت و شما اعزه بالاخص تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه ما جزو موالیان و شیعیان راستین آن بزرگواران بوده باشیم ان شاء الله. و هم چنین میلاد فرزند بزرگوار صدیقه طاهره حضرت امام رضوان الله علیه را تبریک عرض می‌کنیم.

«و لعل تفسیر الآیه بالاعم کان من جهة الغاء الخصوصية ایضاً فی روایة أخرى» خب بعد از آن که فرمودند حجیت الغاء خصوصیت ثابت هست در مواردی که موجب علم یا اطمینان بشود یا مواردی که ظهور داشته باشد و آن ظهور موجب علم و اطمینان بشود و یا این که نه، موجب علم و اطمینان هم نشود ولی ظهور واقعاً برقرار باشد حالا چه ظهور لفظی، چه ظهور حالی گفتند حجت است. حالا مؤکد این حجیت روایاتی است که از آن روایات استفاده می‌شود که ائمه معصومین علیهم السلام هم از راه همین الغاء خصوصیت استدلال فرموده‌اند و یا این که استشهاد فرمودند. یکی از مواردی که از بعضی روایات استفاده می‌شود که از باب الغاء خصوصیت کأنّ بعض ائمه علیهم السلام استشهاد یا استدلال فرمودند همین آیه شریفه‌ای است که راجع به مهریه است که فرمود «فَإِنْ طِئِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ» یعنی شیء من المهر، «نَفْسًا فَكُلُّوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» (نساء/۴) خب یک روایتش را قبلاً خواندیم، این روایت جدیدی که امروز می‌فرمایند. می‌فرمایند «لعل» شاید تفسیر این آیه مبارکه به اعم از مهریه و غیر مهریه از اموال زوجه، از جهت... کان این تفسیر از جهت الغاء خصوصیت نیز در روایت دیگری غیر از روایت گذشته که خواندیم

«و هی ما رواها محمد بن الحسن» یعنی شیخ طوسی «محمد بن الحسن الطوسی» رضوان الله علیه «باسناده عن الحسين بن السعيد عن عثمان بن عيسى عن سماعه قال سألته عن قول الله عزوجل» خب این جا می بینید مضمرة است یعنی امام در روایت ذکر نشده که از کدام امام است، آیا این ضمیر سألته به امام برمی گردد یا ضمیر به غیر امام، به علما، بعضی از علما مثلاً سؤال کردند. خب عده ای به سماعه به حدی معتقد هستند که می گویند اجل شأناً هست ایشان که برود از دیگران؛ غیر امام سؤال کند بعد بیاید این را برای این و آن نقل کند، این خیلی مستبعد است. بعضی هم می گویند نه، سماعه در این حد مثل زراره نیست، زراره بله، مضمرات زراره حجت است چون شأن زراره بالاتر از این حرفها است که حرف دیگران را بیاید نقل کند بدون ذکر نام ولی سماعه در این حد نیست. اما از راه دیگری این روایات را درست می کنند و آن شهادت محدثین بزرگوار قدمای است که این را به عنوان روایت در کتابشان ذکر کردند. این شهادت آنها به این است که این را روایت پنداشتند، روایت یعنی آن که از معصوم صادر است و چون آنها قریب العصر به معصومین علیهم السلام هستند و هنوز شواهد و قرائن و اینها از دسترس خارج نشده بوده و آنها راه داشتند که بفهمند و معمولاً این مضمرات وجهش این بوده ظاهراً که این اصحاب ائمه علیهم السلام که یک دفتری داشتند که روایاتی که می شنیدند در آن ثبت می کردند اول مثلاً آن دفتر نوشته بودند این روایات مروی از امام صادق علیه السلام است که ما شنیدیم، بعد دیگه هی می گفتند و عنه، و عنه، دیگر این نام را تکرار نمی کردند. بعد که آمدند علما آن روایات را در کتب جدید آوردند و به تناسب هر کدام در یک بابی قرار دادند دیگر همان عنه را آوردند که قهراً چون... در آن کتاب معلوم بوده مرجع ضمیر کجاست، همان بوده که اول ذکر کرده اما در بقیه دیگه که از آن صدر نیامده همه جا، قهراً مضمرة شده و برای ما محل تردید شده اما این تردید به همین نحو می توانیم حل بکنیم که شیخ طوسی که این روایت را دارد در کتاب تهذیب یا استبصار به عنوان روایت اهل بیت ذکر می کند، این شهادت ایشان است که این مرجع ضمیر یکی از ائمه علیهم السلام است. از این جهت می توانیم بگوییم که این مضمرات حجت است.

بله «قال سألته» سماعه می گوید از حضرت سؤال کردم «عن قول الله عزوجل: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم (فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا)» اگر رضایت دادند و طیب نفس پیدا کردند خانمهای شما برای شما، از بخشی «منه» از آن صدق، از بخشی از آن صدق رضایت پیدا کردند که در اختیار شما باشد. «طبن نفساً» یعنی از حیث نفسشان، این نفساً تمیز است. از حیث نفس و ضمیرشان این رضایت را پیدا کردند «فَكُلُّوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» آن شیء را

تصرف کنید به خوشی و گوارایی، «قال» حالا این را سؤال کردند که این مقصود چیست؟ «قال یعنی بذلک» فرمود که قصد فرموده است گوینده این کلام که خدای متعال باشد «بذلک اموالهن التي فی ایدیهن من ما یملکن» اموالی که در دستان آنها است، آن اموالی که مالکش هستند، نه به امانت پیش آنها است، به ودیعه پیش آنها است. نه، اموالی که مالک آنها هستند و مال خودشان است. اگر از آن اموال چیزی را حلال کردند برای شما و طیب نفس داشتند که شما تصرف کنید برای شما حلال است. خب با این که آن جا آن که در آیه شریفه هست صدق است در این آیه شریفه اما حضرت می فرماید «یرید» این یرید، وجهی برای توجیه آن نیست الا این که بگوییم الغاء خصوصیت است. همین الغاء خصوصیت است. یعنی این درست مصداق ذکر شده، صدق ذکر شده ولی خصوصیتی برای صدق نیست، صدق هم از باب این است که ملکشان است، نه این که چون ملک خاصی است، چون ملکشان است، چون ملکشان است و راضی است برای شما حلال است، خب بقیه اموال هم همین جور می شود دیگر. پس این می شود همان الغاء خصوصیت.

«ثم إنه قد يستدل على اعتبار الغاء الخصوصية بما رواه ثقة الاسلام عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم» خب این روایت هم که در کافی شریف هست، امروز ثقة الاسلام شأنش یک مقداری پایین است ولی ثقة الاسلام در ازمنه سابقه خیلی شأن بالایی بوده یعنی اسلام به او اعتماد می کند؛ ثقة الاسلام. مرحوم کلینی معروف به ثقة الاسلام است برای این که کتاب کافی واقعاً و شأن ایشان و مقام ایشان خیلی بالا است، ایشان مورد اعتماد طایفه امامیه است فلذا به ایشان گفته می شود ثقة الاسلام. خب «بما رواه ثقة الاسلام رضوان الله عليه و رحمه الله عن محمد بن يحيى» محمد بن يحيى العطار من الاجلاء و ثقات است. «عن احمد بن محمد» که این یا احمد بن محمد بن عيسى است، که باز من الاجلاء است و از بزرگان قم بوده، از علمای بسیار بزرگ قم بوده، «احمد بن محمد بن عيسى عبیدی» یا احمد بن محمد بن ابی نصر است، یا احمد بن محمد بن خالد برقی که هر کدام از اینها باشند من الثقات هستند. «عن علي بن الحكم» علی بن الحكم، ما در رجال چهار، پنج عنوان علی بن الحكم داریم، بعضی از آنها ثبت و ثابته، بعضی هایشان لم یثبت و ثابته. بحث بسیار طویل و عریضی دارد. مرحوم شهید صدر در بحوث^۱ فی شرح العروة، چهار صفحه شاید معطل شدند که این علی بن الحكم آیا کدام علی بن الحكمها است، بحث تفصیلی مفصلی دارد، نتیجه این است که این علی بن الحكم، منصرف است به آن ثقة.

«عن العلاء بن رزین» که از ثقات اصحابنا است، «عن محمد بن مسلم» که وثاقت و جلالت او روشن است. پس این روایت به حسب سند معتبر است. علاوه بر این که این روایت در کافی شریف است و ما عرض کردیم که روایات کافی حجت است ولو این که ممکن است رجل و شخصی که در سند واقع شده ضعیف باشد. چون کلینی در اول کتاب کافی شهادت داده که این روایاتی که در این کتاب من نقل می‌کنم از معصومین علیهم السلام است. اخذاً به شهادت خود کلینی که شهادت داده به این که این روایات صدر من المعصوم علیه السلام ما می‌گوییم این روایت معتبر است علی رغم این که ممکن است شخصی که در سند واقع شده ضعیف باشد یا ما مجهول باشد برای ما، و لکن چون ایشان ثقة است و خبرش محتمل الحس و الحدس است می‌گوییم کافی است. حالا بحث‌های تفصیلی آن دیگر عرض کردیم و بعضی دوستان هم پیاده کردند و منتشر کردند، روی سایت‌ها هم هست و این مبنا خیلی به درد می‌خورد چون خیلی جاها روایات کافی... الا آن جایی که یک قرینه‌ای قائم بشود و بفهمیم کلینی اشتباه کرده. خب بله، معصوم که نیست. اگر یک جا فهمیدیم اشتباه کرده از ناحیه مضمون مثلاً یک مضمونی است قابل تصدیق نیست خب بله، اما تا جایی که علم پیدا نکردیم خب شهادت ایشان حجت است مثل بقیه شهادت.

س:

ج: نه اکثر که نیست، خیلی. آن به حسب اصطلاح است. بله به حسب اصطلاح که این طاووس جعل فرموده که اگر همه عدل امامی باشند می‌گوییم صحیح است، اگر نه، غیر امامی باشند ولی ثقة باشند می‌گوییم موثق است. اگر نه، این جور نباشد، توثیق نداشته باشند ولی مدح داشته باشند می‌گوییم حسن است، اگر هیچ کدام از این سه تا نباشد می‌گوییم ضعیف است. بله این اصطلاح است. اما عرض ما این است که روایات کافی ولو به حسب اصطلاح اسمش را بگذارید چی؟ ضعیف است ولی کلینی دارد شهادت می‌دهد که من این روایت را... مثل این می‌ماند که یک نفر از پیش یک مرجعی می‌آید بیرون شما او را نمی‌شناسید، می‌گوید آقا من این مسأله را از این مرجع سؤال کردم این جوری جواب دادند، یک نفر دیگر که او را می‌شناسد که درست است می‌گوید آره آره من بودم راست می‌گویم. این جا هم مثل همین می‌ماند. کلینی دارد می‌گوید آقا راست می‌گوید، شهادت می‌دهد که بله این از امام صادر شده.

س:

ج: آن چه که در طریق استنباط احکام واقع می شود نه، آن چه که در طریق امتثال احکام واقع می شود ممکن است بگوییم بینه می خواهد فلذا آقای حکیم فرموده است؛ هم در مستمسک، هم حقایق الاصول فرمودند اگر از کسی می خواهی تقلید کنی همین که یک نفر عادل بگوید این عادل است کفایت می کند. اما اگر می خواهی پشت او نماز بخوانی باید دو نفر بگویند. چون نماز که می خواهی بخوانی در مقام امتثال است نه در مقام تعلیم حکم، اما وقتی می خواهی تقلید از او بکنی، تعلّم حکم می خواهی بکنی، فلذا ما توی رجال می گوییم یک نفر توثیق بکند کفایت می کند، برای چی؟ برای استنباط. اما برای این که احکام عادل را بر او بار کنیم آن جا ممکن است بگوییم بینه لازم داریم. احکام دیگر، یعنی نماز پشت سر او بخواهیم بخوانیم و طلاق جلوی او بخواهد داده بشود، چیزهایی که عدالت در آن شرط است.

س: ...

ج: نه،

س: ...

ج: بله، مثل تعلّم است دیگر، یعنی آن جایی که برای تعلّم است. تقلید کنید یعنی از رهگذر آن و به طریق آن احکام الهی را به دست بیاورید.

خب می فرمایند که «قال سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» محمد بن مسلم می فرماید که «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ» یک مردی برای او یک جاریه ای بود یعنی یک کنیزی داشت «فَأُعْتِقْتُ» پس آن جاریه آزاد شد، آزاد گردیده شد. «فَتَزَوَّجْتُ» بعد از این که آن جاریه آزاد شد رفت ازدواج کرد «فولدت» از این ازدواج یک فرزند دختری گیر او آمد. «أُيْصَلِّحُ لِمَوْلَاهَا الْأَوَّلِ أَنْ يَتَزَوَّجَ ابْنَتَهَا» آیا آن مولای اولش نه این زوجه، آن مولای اول می تواند با دختری که برای این کنیز از این شوهر ثانی، از این شوهرش پیدا شده ازدواج کند؟ «قَالَ لَأَ هِيَ عَلَيْهِ حَرَامٌ» حضرت فرمود نه، این دختر بر آن مولای اول حرام است و نمی تواند «وَهِيَ ابْنَتُهُ» حضرت فرمود این دختر اوست. این جا خب روشن است، این مجاز است یعنی به منزله دختر اوست. بعد می فرمایند که «وَالْحُرَّةُ وَالْمَمْلُوكَةُ فِي هَذَا سَوَاءٌ» حرّه و مملوکه در این حکم برابر هستند. خب شما که حرّه را می دانید، با ربیبه حرّه نمی شود ازدواج کرد. این مملوکه است، دختر این مملوکه هم مثل ربیبه حرّه می ماند فرقی نمی کند «ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ»

حضرت این فرمایش را فرمود به حسب این نقل بعد این آیه مبارکه را تلاوت فرمود «وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمْ». یکی از مواردی که قرآن می‌فرماید بر شما حرام است ازدواج با آن‌ها، ربائب همسران‌تان است که آن ربائب در دامان شما دارند پرورش پیدا می‌کنند یعنی یک مردی با یک خانمی که قبلاً شوهر داشته و از آن شوهر قبلش یک فرزند دختر دارد، یعنی دختر دارد، حالا یکی که می‌گوییم از باب مثال است. حالا آمد ازدواج کرد، قهراً این خانم که می‌آید خانه این شوهر جدید با فرزندش می‌آید دیگه، قهراً این فرزند در دامان این شوهر جدید دارد پرورش پیدا می‌کند، در خانه اوست و نفقه اوست مثلاً. قرآن می‌فرماید که شما با این ربیبه نمی‌توانید ازدواج کنید. کأنّ این به منزله فرزند خودتان حساب می‌شود، با این نمی‌توانید ازدواج کنید. حالا البته این جا آیا محرمیت تا کی هست و این‌ها، یک اختلافاتی در این جا هست که قبل از دخول هم همین جور است یا این مشروط به دخول است، این‌ها حرف‌هایی است که در این مسأله هست.

خب این آیه مال کجاست؟ مال ربیبه نساء انسان است یعنی همسرش بوده حالا او از شوهر قبل فرزند داشته آمده در دامان این، اما آن جایی که زوجه بعد می‌رود شوهر می‌کند بعد فرزند گیر او می‌آید که مشمول این آیه نمی‌شود. این آیه مال این است که از شوهر قبل فرزند داشته بعد آمده با یک مردی ازدواج کرد، همراه فرزندش آمده توی زندگی این مرد، آن که ایشان سؤال کرده این نبود که، این بود که وقتی با این مرد بوده فرزند نداشته، بعد آزاد شده، رفته ازدواج کرده، بعد از این ازدواج فرزنددار شده از آن زوج بعدی. اما حضرت سلام الله علیه کأنّ این آیه را خواندند و حکم این جا را هم از آن استفاده کردند. حالا این جا براساس چی جور در می‌آید استدلال به این آیه؟ الغاء خصوصیت. بگوییم فرقی بین این دو تا نیست. پس قد یستدل به این روایه مبارکه و استدلال امام علیه السلام به این به این که معلوم می‌شود الغاء خصوصیت درست است، حجت است و الا چه راهی دارد؟

س: ...

ج: حالا این تقریب استدلال را بگوییم، هر چه شما الان در دل‌تان بالاخره عبور می‌کند لعل در عبارت باشد.

می‌فرماید «بدعوی أنّ الظاهر أنّ الامام علیه السلام قد یستدل» بر اعتبار الغاء خصوصیت به این روایت، به چه تقریب «بدعوی» این بدعوی جار و مجرور، متعلق به آن یستدل هست. «یستدل بدعوی أنّ الظاهر أنّ الامام علیه السلام» در مقام استدلال بر حکم که عدم جواز ازدواج با صبیبه آن زن باشد «بالآیه الکریمه» أنّ الظاهر أنّ الامام

فی مقام الاستدلال» به این آیه است. نه در مقام این هستند که حالا به مناسبت این آیه را هم می‌خواهند بخوانند. اگر بله امام به مناسبت می‌خواهند این آیه را بخوانند که بالاخره یک ربط مایی دارد، این استدلال ناتمام بود. اما اگر بگوییم نه، ظاهر حال این است که امام به این آیه می‌خواهند بر آن حکم استدلال کنند، یعنی بفرمایند من این حکم را از این آیه فهمیدم و شما هم می‌توانید با این آیه بر دیگران استدلال کنید. خب ظاهر این است حالا فعلاً در مقام تقریب استدلال می‌گوید ظاهر این است که «أَنَّ الظاهر أَنَّ الامام عليه السلام» در مقام استدلال بر حکم هستند به این آیه کریمه. در مقام استدلال هستند. «و من الواضح» وقتی در مقام استدلال شد، واضح است که استدلال به این آیه «إِنَّمَا يتم بعد الغاء الخصوصية عن بنت التی هی فی حجر الإنسان الی مطلق بنت المرأة المنكوحه بنكاح صحيح» این استدلال سرانجام می‌پذیرد بعد الغاء خصوصیت از کی؟ از آن دختری که در حجر انسان بوده، در اثر این که با مادرش ازدواج کرده، او با مادرش آمده در حجر این که در آیه ذکر شده. از این الغاء خصوصیت کنیم به چی؟ به مطلق دختر مرأه‌ای که منکوحه انسان است. حالا چه قبل بوده چه بعد بوده. زنی که منکوحه کسی باشد، دختران او چه دخترانی که قبل از شوهر دیگری پیدا کرده، چه دخترانی که بعداً از شوهران دیگر پیدا می‌کند، به مطلق این تعدیه کنیم. می‌فرماید «الی مطلق البنت المرأة المنكوحه بنكاح صحيح كما فهمه الفقهاء بعد ذلك» کما این که فقها بعد ذلك یعنی بعد از این استدلال امام همین جور فهمیدند و توی متون فقهیه‌شان همین جور جواب دادند. «بعد ذلك ایضاً فی مقام الاستدلال» به این آیه مبارکه.

«و لكن يمكن أن يقال إنَّ الامام عليه السلامه ليس هنا بصدد الاستدلال بالآية لأنَّ الغاء الخصوصية عن مورد الآیة الکریمة ليس عرفياً فتعميم الإمام عليه السلام للحکم من موردها ليس من هذا الباب بل من باب تفسیرها بما عنده من علوم خاصة» حاصل جوابی که این جا داده می‌شود این است که این مطلب برای ما ثابت نیست که امام به ظاهر این آیه می‌خواهند استدلال کنند، بله اگر امام به ظاهر این آیه می‌خواستند استدلال کند راهی جز این نداشت که از راه الغاء خصوصیت باشد. اما نه، ممکن است امام علیه السلام می‌خواهند به بطن این آیه و بما عنده من العلم به بطون آیات، به بطن این آیه دارند استدلال می‌کنند، خب بله آن دیگر ربطی به الغاء خصوصیت و این مسائل ندارد و این جا بعید نیست این جور باشد، چرا؟ چون این الغاء خصوصیت اصلاً عرفیت ندارد بلکه خصوصیت وجود دارد یعنی آن بنتی که همراه همسر می‌آید توی خانه زوج، خب توی دست و پای این است، توی زندگی این است، پهلوی این دارد بزرگ می‌شود، این جا می‌شود گفت که بله این در حکم فرزند توست، با این ازدواج نکن. اما حالا

این زن از این مرد جدا شده رفته با یک مرد دیگری ازدواج کرده، ممکن است بیست سال، سی سال بعداً از آن مرد دیگر بنتی پیدا شده بگوییم او هم مثل فرزند توست. این خصوصیت واقعاً وجود دارد در آن ربائیی که در... فلذا الغاء خصوصیت این جا یک الغاء خصوصیت عرفی نیست که ما بگوییم از راه الغاء خصوصیت است. بنابراین امام چه جور به این روایت استدلال فرمودند؟ بما عنده من العلم به بطون آیات. و این مطلبی است که عند ائمه علیهم السلام است دیگر. امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده من از نقطه باء بسم الله می توانم همه آن... ما چه می دانیم این ها روابطش چه جوری است، فلان است. فرمول هایش دست ما نیست، دست آن ها است. سلام الله علیهم اجمعین. می فرماید: «و لكن يمكن أن يقال إن الامام عليه السلام ليس هنا بصدد الاستدلال بالآية» این جا صدر و ذیل یک خرده ناسازگار است. این «بظاهر الآیة»، «لیس بصدد الاستدلال بالآیة» نه، «بظاهر الآیة» باید یک «بظاهر» این جا اضافه کنیم. چرا؟ «لأن الغاء الخصوصية عن مورد الآیة الکریمة لیس عرفیاً» چون الغاء خصوصیت از مورد آیه کریمه که مورد آیه کریمه آن بنتی است که همراه مادرش آمده توی خانه این زوج و این جا بزرگ شده، با این بوده، مورد آیه این است. خب این خصوصیت دارد، نمی شود این خصوصیت را الغاء کنیم و به مطلق بنت تسریه بکنیم. «فتعمیم الامام علیه السلام للحکم» از موردش که در این آیه ذکر شده تعمیم دادن امام علیه السلام حکم را از موردش که در آیه شریفه ذکر شده «لیس من هذا الباب» از این باب که باب الغاء خصوصیت عرفیه باشد نیست. بلکه از چه باب است، از باب تفسیر این آیه است به آن معنا و آن چیزی که عند الامام است از علوم خاصه و ویژه. پس امام به آیه استدلال کردند اما نه به ظاهرش، بلکه به باطن آن، فلذا عرض کردم آن جا باید ظاهر اضافه کنیم و الاتهافت صدر و ذیل لازم می آید.

س: این بحثی که الان هست در مورد امه ای است که بعد ازدواج کرده، پس این را باید الغاء خصوصیت بکنیم آن زوجه که امه باشد...

ج: بله، یعنی آن که... فلذا تعبیر کرد به المرأة المنکوحة بنکاح صحیح» امه هم منکوحه است به نکاح صحیح. نکاح همه اش که عقد و ازدواج نیست. نکاح یعنی همان نکاح.

«و علی أي حال فقد تبین من جمیع ما تقدم أن البحث عن حجية الغاء الخصوصية راجع إلى البحث الصغروی» خب در پایان باز تذکر می دهند به این نکته که بحث از حجیت الغاء خصوصیت در حقیقت یک بحث صغروی است یعنی

بحث نمی‌کنیم آیا الغاء خصوصیت.... آیا قطع حجت است یا نه؟ اطمینان حجت است یا نه؟ ظهور حجت است یا نه؟ این‌ها مسلم است که حجت است، بحث در این است که آیا الغاء خصوصیت یوجب این‌ها را یا نه. اگر یوجب این‌ها را که دیگه حجیتش معلوم است. پس بحث بحث صغروی است که آیا الغاء خصوصیت موجب علم می‌شود، موجب اطمینان می‌شود، موجب ظهور لفظی می‌شود، موجب ظهور عالی می‌شود یا نه؟ که گفتیم می‌شود. آن جاهایی که می‌شود بله حجت است. «و علی‌ای حال» که حالا علی‌ای حال یعنی سواء این که استدلال به این روایات تمام باشد یا تمام نباشد.

«و قد تبین من جمیع ما تقدم أن البحث عن حجية الغاء الخصوصية» این بحث راجع است در حقیقت به بحث صغروی نه کبروی، صغری، همین صغرای این جا وجود دارد یا نه، صغرای اطمینان، صغرای قطع وجود دارد یا ندارد. «الی البحث الصغروی عن ثبوت» عن ثبوت آن الغاء به قطع یا به اطمینان، یا به ظهور عرفی «لتنقیح صغراً لکبری حجیت» بحث صغروی است برای چی؟ برای منقح ساختن صغرای کبری حجیت ظهور. یعنی ما توی این کتاب می‌خواهیم صغرای کبری حجیت ظهور یا حجیت قطع یا حجیت اطمینان درست کنیم، بحث کنیم. تنقیح کنیم آن را. «کما یقال مثل ذلك» همان طور که مثل همین سخن که در حقیقت بحث صغروی است نه کبروی گفته می‌شود در بحث از حجیت مفهوم «الراجع الی البحث عن ظهور الکلام فیه» اگر یادتان باشد حالا در کفایه آقایی که خواندند این قسمت کفایه را، یا در کتاب‌های دیگر آن جا هم گفته می‌شود که ما در بحث مفاهیم بحث صغروی می‌کنیم که آیا شرط ظهور در مفهوم دارد یا ندارد؟ آیا وصف ظهور در مفهوم دارد یا ندارد و هكذا. یعنی می‌پذیریم که اگر ظهور باشد حجت است، این کبری مسلم است. بحث از صغری است که این ظهور وجود دارد یا ندارد. این جا هم همین است، می‌خواهیم بگوییم در این موارد، در موارد الغاء خصوصیت آیا ظهور در عدم خصوصیت در این عصر و عدم مانع در خصوصیات موجود در فرع وجود دارد یا ندارد که اگر داشته باشد خب ظهور تمام است یا قطع تمام است و اطمینان تمام است و کار تمام است و الا فلا. «و لا یثبت الغاء الخصوصية الا فی ما لو فهم العرف و العقلاء عدم دخل القید عند الاطلاق» می‌فرمایند باید توجه داشته باشیم که الغاء خصوصیت ثابت نمی‌شود مگر جایی که عرف به فهم عرفی خودش و به ارتکازات خودش به سبب اسباب گفته شده قبل، بفهمد که این خصوصیت ندارد. بدون قرینه‌ای که بر عدم خصوصیت وجود داشته باشد. اگر وجود داشته باشد از باب الغاء خصوصیت نیست مثل این که امام علیه السلام بفرماید من از باب مثال گفتم. آن جا نه، به این که نمی‌گویند الغاء خصوصیت. الغاء

خصوصیت آن جایی است که بلاقرینه عرف به حسب فهم عرفی اش به سبب آن اسباب گذشته حکم می‌کند به این که نه، معنای این کلام این است. خصوصیت ندارد.

می‌فرماید «و لایثبت الغاء الخصوصية» مگر در موردی که اگر بفهمد عرف و عقلاء، عدم دخل قید را عند الاطلاق، یعنی وقتی که هیچ قرینه‌ای وجود ندارد و فقط کلام هست و کلام، نه قرینه ویژه خاصه‌ای که گفته باشد که من از باب مثال می‌گویم. مثلاً از باب مثال گاهی آدم خودش که حرف می‌زند می‌گوید مثلاً از باب مثال. خب آن جا روشن است، در آن جا که نمی‌گویند الغاء خصوصیت. «مثل رجل» مثل این عبارت «رجل شک فی الأذان و قد دخل فی الإقامة» آقا سؤال کرده رجل فی الأذان... این را امام فرموده «رجل دخل شک فی الأذان و قد دخل فی الإقامة» مشغول گفتن اقامه است شک می‌کند اذان گفته یا نه. مثلاً روایت می‌فرماید اعتنا به شکش نکنند، بنا را بر این بگذارند که اذان را گفته. خب آیا وقتی این روایت را کسی می‌بیند توی ذهنش می‌آید که بین زن و مرد فرق می‌کند؟ می‌فهمد که این احکامی نیست که زن و مرد فرق بکند، این مال مکلف است، مال نمازخوان است، حالا نمازخوان زن باشد یا مرد باشد.

«فإنه لایحتمل فی المتفاهم العرفی» که رقنا الله تبارک و تعالی و الا فقه خراب می‌شود. فقیه آن کسی است که فهم عرفی داشته باشد. اگر علوم دیگر را هم خوانده و دقیق الفهم شده، این فهم عرفی اش را از دست نداده باشد. «لایحتمل فی المتفاهم العرفی دخل کونه رجلاً بخصوصه فی هذا الحکم» دخالت داشتن بودن آن شاک، رجل به خصوص این دخالت در این حکم ندارد. «فالمراة عندهم» عند العرف «کذلک» آن هم همین جور است. حکم او با مرد فرق نمی‌کند. و اما اگر یک جایی «و اما لو احتمل عرفاً دخل خصوصية للقييد فی الحکم» واقعاً حکم می‌گوید نه شاید یک خصوصیت آن جا دخالت در حکم داشته باشد، مثل همین مثالی که می‌زدیم که دختری که در دامن زنی دارد پرورش پیدا می‌کند که این آمده، واقعاً فرق می‌کند. «فلیست الخصوصية ملغاة عرفاً» آن جا خصوصیت از نظر عرف ملغی نمی‌شود، «و لایکون احتمال الخصوصية منتفياً عندهم» آن جا احتمال خصوصیت نزد عرف منتفی نیست. «الا اذا وجدت قرينة داخلية أو خارجية عليه» مگر یک قرینه داخلی یا خارجی، داخلی عرض کردم مثل این که خودش می‌گوید مثلاً، یا می‌گوید یک مثالی برای شما بزنم، آن جوری بگوید، خب این‌ها قرینه داخلی است یا از قرینه خارجی مثلاً در مقام بیان یک مطلبی است که فهمیده می‌شود از این که این حرف از باب مثال برای او دارد زده می‌شود.

«و قد يعبر عنها بموجب الغاء الخصوصية و قد تقدم البحث عنها» که گاهی تعبیر می‌شود «عنها» از این قرینه داخلی یا خارجی به موجب الغاء خصوصیت در کلمات اصولیین و فقهاء. «و قد تقدم البحث عنه» در ابحاث گذشته.

بله «إلا اذا وجدت» یک قرینه این چنینی «و فقدت الموانع عنه» آن خصوصیت نداشته باشد، موانع برای سرایت هم مفقود باشد. یعنی خصوصیات موجود در فرع احتمال مانعیت نداشته باشد. که اولی که وارد بحث الغاء خصوصیت شدیم گفتیم ما در باب الغاء خصوصیت نیاز داریم به این که خصوصیات موجود در اصل دخالت نداشته باشد، خصوصیات موجود در فرع مانعیت نداشته باشد.

«مثل أن يكون لمورد النص خصوصية ولو بملاحظة احكامٍ آخر كما في عقد النكاح» می‌فرماید... حالا مثال می‌زنند برای این که پیش عرف، احتمال خصوصیت داده بشود مثل این که بوده باشد برای مورد نصی که حالا کسی بخواهد از آن جا الغاء خصوصیت بکند و تعدی بکند، خصوصیتی. برای مورد نص یک خصوصیتی وجود داشته باشد «و لو بملاحظة احكامٍ آخر له» ولو به ملاحظه احكام دیگری که برای آن مورد نص وجود دارد، به لحاظ این که این یک احكام دیگری دارد که این احكام در مورد فرع نیست، توی ذهن انسان می‌آید لعل پس خصوصیت داشته باشد. مثلاً در مورد طلاق نصوص داریم که باید عند شهود عدل باشد. خب حالا اگر این جا عند شهود عدل باشد و در مورد طلاق گفته شده باید صیغه ویژه و خاصه به کار برده بشود، بگوید «هی طالق» بگوید «هی مطلقة، هی مبانة» این‌ها به درد نمی‌خورد، «هی منفکه، هی محرمة» به درد نمی‌خورد. باید صیغه خاصه داشته باشد. می‌توانیم در این جا بگوییم که این طلاق است آن هم نکاح است، آن هم صیغه خاصه می‌خواهد، می‌گوید نه ولو به ملاحظه احكام خاصه‌ای که طلاق دارد آدم توی ذهنش می‌آید که لعل شارع برای این یک خصوصیتی قائل است. خب مثلاً طلاق باید در طهر غیر موافقه باشد، این یک خصوصیتی است که آن دارد. باید عند شهود عدل باشد، این‌ها یک چیزهایی که است شارع در نکاح نفرموده، حائض هم می‌تواند تزویج بشود، لازم نیست شهود عدل باشند، مستحب است، واجب نیست شهود عدل باشند. همین که این احكام با هم فرق می‌کند احتمال می‌دهیم پس یک خصوصیتی باید باشد که آن جا هم گفته باید صیغه خاصه باشد و در نکاح این را نفرموده باشد.

می‌فرمایند که «كما في عقد النكاح فإن له» برای عقد نکاح، نزد جمیع ملل یک خصوصیتی است «فلا وجه لتعدية الحكم بالصحة و اللزوم منه الى غير النكاح» مثلاً به بیع، به اجاره، به جاهای دیگر. «أو يكون الحكم مخالفاً للقاعدة كما في الحكم» یا این که حکمی که در اصل است اصلاً مخالف قاعده است، با قواعد جور در نمی‌آید. همین باعث

می شود که ما احتمال خصوصیت بدهیم و نتوانیم الغاء خصوصیت بکنیم. عرف احتمال خصوصیت می دهد «أو يكون الحكم مخالفاً للقاعدة كما في الحكم بأن تلف المبيع قبل قبضه من مال بايعه» روایت داریم «تلف المبيع قبل قبضه من مال بايعه» آیا این خلاف قاعده نیست، مگر نفس فروختن مال مشتری نشده؟ خب مال هر کسی هست وقت تلف شد از کیسه او باید برود، چرا از کیسه بايع برود که از کیسه او خارج شده، از ملک او خارج شده؟ این حکم خلاف قاعده است. حالا چون خلاف قاعده است نمی توانیم بگوییم خب حالا که در بیع این جوری است، در صلح هم همین جور است، در اجاره هم همین جور است؟ نه، این حکم ذاتش خلاف قاعده است در این جا، احتمال می دهیم یک خصوصیتی شارع در بیع دیده که این فرمایش را فرموده. پس نمی توانیم تعدیه کنیم. بنابراین این که لعل خصوصیت داشته باشد تارةً ناشی می شود از این که مورد اصل با مورد فرع در یک سلسله احکام می بینیم اختلاف دارند. اختلاف در احکام این احتمال را در نفس ما ایجاد می کند که لعل خصوصیت داشته باشد. یکی از جهاتی که باز موجب می شود که ما احتمال خصوصیت بدهیم و الغاء نکنیم چیست؟ این است که حکمی که در اصل است بر خلاف قاعده است. چون برخلاف قاعده است نمی توانیم آن را ببریم جاهای دیگر، احتمال خصوصیت در نفس ما الغاء نمی شود بلکه تثبیت می شود که خصوصیت وجود دارد.

خب «أو يكون الحكم مخالفاً للقاعدة كما في الحكم بأن تلف المبيع قبل قبضه من مال بايعه فإنه لما كان» این حکم «مخالفاً للقاعدة فلا يصح الغاء الخصوصية عن البيع» از بیع الغاء کنیم که گفت تلف المبيع دیگر مال مورد بیع است «والتعدى الى العقود الأخرى كالإجارة و غير جاره مثل صلح مثلاً. مثل مضاربه مثلاً، «و كذلك الحكم بخيار المجلس في البيع حيث أنه مخالف لإصالة اللزوم و لا مجال للتعدى الى غيره من العقود» یا البيعان بالخيار ما لم يفترقا» بیعان خيار دارند، (اسمش خيار مجلس است) مادامی که متفرق نشدند. آیا ما می توانیم بگوییم خب بیعان خيار دارند، خب اجیر و مستأجر هم خيار دارند. تا اجاره داده منزلش را و هنوز جدا نشدند هر کدام می توانند فسخ کنند، می توانیم بگوییم؟ نه. چرا؟ چون خيار مجلس خلاف قاعده لزوم در معاملات است، خلاف قاعده اولی است ولو تخصیص زده او را در این زمان اما یک... و من این جا اضافه می کنم که ما می بینیم باب اجاره با باب بیع با هم تفاوت هایی دارد، با خیلی از ابواب دیگر خیلی تفاوت هایی دارد. شارع یک معامله ای سخت گیرانه ای که حسابی سد ثغور می شود به عنوان بیع درست کرده، گفته اگر خیلی می خواهد معامله تان سد ثغور بشود و هیچ تزلزلی در آن نباشد بیع است، فلذا... اما اگر نه این جوری نیست صلح. «يفتقر في الصلح ما لا يفترق في غيره» جهالت هم اشکال

ندارد. می گوید آقا من این متاعی که در این گونی هست که معلوم نیست حالا چیه، با آن متاعی که در آن گونی هست با هم مصالح می کنیم، این مال تو باشد آن مال من باشد، حالا شاید مثلاً این پنبه باشد، آن یکی ممکن است کود باشد. نمی دانند اصلاً چیست، اشکالی ندارد ولی بیع باطل است اما مصالحه اشکالی ندارد. در مصالحه شارع آسان گرفته برای این که مواردی که آدم نمی خواهد خیلی یک معامله ای که حالا خیلی سد ثغور در آن شده باشد و همه جهات آن ملاحظه شده باشد، بیع را گذاشته برای آن جایی که آدم می خواهد آن جور باشد، صلح را هم درست کرده، چیزهایی را هم درست کرده برای جاهایی که آدم این قدر نمی خواهد اهمیت بدهد، کجا آدم اهمیت نمی خواهد بدهد؟ آن جایی که برای او هرچه باشد مهم نیست. می گوید آره مصالحه می کنم.

س: ...

ج: بله، عرف همین جور می شود باید فحص بکند دیگر، عرف وقتی آمد فهمید دیگه الغاء خصوصیت نمی کند. فقیهی که حالا فقه می خواهد استنباط کند، توجه می کند می گوید اگر عرف به جای من بود الغاء نمی کرد. وقتی به این ها توجه داشت؟؟؟

س: عرف فقهاء این جا منظور نیست.

ج: نه. بله باز هم عرف است منتها فقیه بما له من الفهم العرفی. و عرف هم وقتی که توجه به این اختلافات پیدا بکنند.

«و كذا الحكم بخيار المجلس في البيع حيث أنه مخالف لإصالة اللزوم فلامجال لتعدى الى غيره من العقود» و صلى الله على محمد و آله.

جلسه ۳۷

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقیة الله في الارضين ارواحنا فداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف.